

محمد رضا کائینی

آنچه پیش روی دارید، سومین گفت‌ووشنودی است که در بازشناسی ماهیت فکری و عملی سید جمال واعظ اصفهانی در صفحه تاریخ «جوان» منتشر می‌شود. پژوهشگر ارجمند جناب دکتر موسی فقیه حقانی در این مصاحبه بلند، به باز خوانی مستند اندیشه و عمل این چهره فعال در عرصه مشروطیت پرداخته‌است که آغازین بخش آن را امروز با نظر می‌گذرانید. دکتر این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که پرونده این موضوع، همچنان در این صفحه با خواهد بود. امید آنکه مفید افتد. ■■■

پس از طرح مباحثی درباره «ایمان و آرمان سید جمال واعظ اصفهانی» در صفحه تاریخ روزنامه «جوان» عده‌ای این پرسش را در قالب نقدهای مطرح کرده‌اند که اساساً در مقطع کنونی، چه نیازی به پرداختن به کفر امروز به این بپردازیم که آیا سید جمال گرایش‌های «بابی» یا «زلی» یا «لحادی» داشته یا نداشته‌است؟ این بحث قرار است چه مشکلی را از جامعه امروز ما حل کند؟ طبعاً جنابعالی به عنوان کسی که می‌خواهید در این باره صحبت کنید، یکی از مخاطبین این سؤال باشید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. منطقی بحث و پژوهش در این باره و دیگر موارد تاریخی مشابه، روشن است و چندان نیازی به شرح ندارد. ما در شناخت تاریخ معاصر ایران، باید نسبت به کارکرد و کارنامه سازندگان آن، شناخت جامع و کاملی داشته باشیم. اتفاقاً دوره مشروطه، به دلیل تغییر جدی سیاسی‌ای که در ایران صورت گرفت و نیروهای فعالی که در صحنه این تغییر حضور دارند، اعم از گروهی که طرفدار مشروطه اسلامی، یعنی مشروطه‌ای هستند که مبانی آن را دین تعریف می‌کند و گروهی که طرفدار مشروطه غربی با همان تعاریف و مبانی غربی هستند و نیز سایر گروه‌ها و فرقه‌ها، این تفکیک و شناخت وزن هر یک از این نحل‌ها در تحولات آن دوره، امری ضروری است. اگر ما این جریان‌ات را نشناسیم، خود به خود نمی‌توانیم تحلیل درستی از مشروطه داشته باشیم. البته باید گفت که ما در این نوع مباحث، با هیچ فرد یا گروهی حساب و مشکل شخصی نداریم. سخن در این است که آن فرد یا گروه – هر که می‌خواهد باشد – چه مواضع و عملکردی داشته است. در این مورد خاص باید عرض کنم که افرادی نظیر سیدجمال واعظ، نمادی از یک جریان هستند که در دوران مشروطیت در ایران فعال بود و تأثیر قابل توجهی به پرسشگری روند آن‌ها داشتند. اساساً برخی از اختلافات عصر مشروطه، از همین نقطه شروع شد که چرا و چگونه فردی که اعتقادی به اسلام ندارد، می‌تواند در یک جنبش اسلامی، با شعارهای اسلامی فعالیت کند؟ شاید از همان موقع، یک صفت‌بندی در کشور ما شکل گرفت که محور آن، حضور اینگونه افراد بود. اگر بخواهیم شناخت خوبی از این صفت‌بندی داشته باشیم، لازم است کارگزاران و متولیان آن شناخته شوند که می‌دانید در عرصه مشروطیت ایران، گروه‌های مختلفی فعال بودند. مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری در تعریفی می‌گوید: غیر از جریانات دینی، نهیلیست‌ها، ناتورالیست‌ها، بابی‌ها و… هم در مشروطه هستند…

ظاهراً در این باره تعبیری هم از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی هم هست که در قضیه مشروطه، یعنی از مواد فاسده هم با هم همکاری کردند…

بله، مرحوم حاج شیخ عبدالله مازندرانی این حرف را در پاسخ به محمدعلی باjadمی در مشروطه و در زمانی که حکم تفسیق سیاسی تقی‌زاده صادر می‌شود، می‌گوید و توضیح می‌دهد که: ما هم می‌دانستیم اینها هم هستند و از آنها به عنوان بعض مواد فاسده مملکت یاد می‌کند. در هر صورت وقتی چنین گروه‌ها و جریاناتی وجود دارند، لازم است که به خوبی شناسایی شوند. چطور الان داریم مواضع مرحوم آخوند خراسانی، حاج شیخ فضل‌الله نوری، آسید عبدالله بهبهانی، آسید محمد طباطبایی و… را در جریان مشروطیت بررسی می‌کنیم. طبعاً بقیه گروه‌ها هم می‌توانند مشمول این تحلیل و تصویر درستی از مشروطه را ترسیم کنیم.

یکی از موارد قابل بررسی در شناخت رایشات فقیدتی عده‌ای از عناصر مشنگوی واکاوی شرایط صدور احکام تکفیر و تفسیق درباره آنهاست. برخی از حامیان و بقیه السلف اینگونه افراد، صدور این احکام و شیوع آن را صرفاً «سیاسی» واز سوی «دربار و وابستگان به آن» انگاشته‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

متأسفانه برخی از افراد و جریانات، به‌جای اینکه ماجرای تکفیر بعضی از چهره‌ها در دوره مشروطه را به‌درستی واکاوی کنند، صورت مسئله را پاک کرده با این پیش فرض کنه: اینگونه احکام و نسبت‌ها، بدون مبنا صادر می‌شده و یا سیاسی بوده و در رقابت‌های شخصی بین افراد مورد تمسک قرار می‌گرفته و یا بر سر مسئله مال و اموال افراد بوده است! خیال خود را راحت می‌کنند. برخی دیگر تکفیر افرادی مثل سیدجمال واعظ، ملک‌المتکلمین و… را با تکفیرهای بی‌مبنای تاریخ می‌کنند و مثلاً آن را در کنار برخورد برخی از متجربین با حضرت امام و شهیدآیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی می‌گذارند و می‌گویند: همان‌طور که آنها را تکفیر کردند، سیدجمال واعظ را هم تکفیر کردند! واقعاً باید گفت که این شیوه درست و دقیقی برای ارزیابی مواضع افراد نیست. ما باید هر ادعایی را دقیقاً واکاوی و بررسی کنیم و ببینیم که مثلاً چرا این سخن درباره فلان فرد گفته شده، اما درباره دیگران گفته نشده است. در مشروطه افراد دیگری هم غیر



روایتی مستند از ایمان و آرمان سید جمال واعظ اصفهانی در گفت‌وگوی «جوان» با دکتر موسی فقیه حقانی – بخش نخست

سیدجمال واعظ گرایشات فرقه‌ای خود را پنهان می‌کرد

به نظر شما اینگونه بی‌دقتی‌ها و یا تکاپو به پاره‌ای مشهورات بی‌اساس، ناشی از چه می‌تواند باشد؟

این نادیده گرفتن‌ها می‌تواند ناشی از بی‌اطلاعی، عدم غور و تعمق جدی در منابع تاریخی و اتکا بر مشهورات باشد. در تاریخ‌نگاری مشروطه برخی از افراد که چندان برجسته نبودند، برجسته شدند و برخی از افرادی که برجسته بودند، به زیر کشیده شدند. بعضی‌ها تابع این محنه‌سازی هستند و به خودشان هم زحمت نمی‌دهند برونند و یک مقدار جدی‌تر به این مباحث بپردازند. خوش‌بینی و ساده‌انگاری درباره اشخاص و جریانات هم، به نظر من علت دیگر گرفتار شدن در این نوع تحلیل‌ها می‌تواند باشد. برای مثال بعضی‌ها به صرف اینکه کسی لباس روحانیت بر تن داشته باشند، او را مصون از هر خطایی می‌دانند، به‌ویژه اینکه اگر این کسی که در کسوت روحانیت است، با محمدعلی ششاه یا ناصرالدین‌شاه یا هر شاه دیگری درگیری هم داشته باشد، دیگر می‌شود «روحانی مجاهد مبارز» و اگر کشته می‌شود، می‌شود «روحانی مجاهد شهید»! اراجع به سید جمال واعظ این اتفاق افتاده است. مسلماً در این باره نمی‌توان بر ملاک‌های ضعیفی چون در افتادن دو نفر گرایشات فرقه‌ای داشتند، قطعاً آن بزرگان نسبت به آن موضع می‌گرفتند. در پاسخ باید گفت که پنهان‌کاری شدید با بیان باعث شده بود برخی از بزرگان نسبت به ماهیت واقعی آنها دچار اشتباه شده و یا اساساً اطلاعی در این زمینه‌ها نداشته باشند، لذا موضعی نگرفته و یا حتی از آنها تمجدیدی هم کرده باشند. علاوه بر این می‌توان به دخالت دیگران در محل و نشر این دید‌ها‌ها نیز اشاره کرد. نظیر اقدامی که علینقی منزوی در «الذریعه» انجام داد و مواردی را به آن اضافه کرد که به نظر پدرش مرحوم آشیخ آقابرگ تهرانی نرسیده بود. به شهادت برخی مطلعین، مرحوم شیخ آقابرگ نسبت به الحاقات علینقی منزوی بر الذریعه متعزز بوده و خواهان پیرایش این کتاب از آنها شده است. ما در «حقب‌البشر» که تماماً کار خود مرحوم آشیخ آقابرگ و بدون دخالت‌های فرزندان علی‌نقی بود، شرح‌حالی از سیدجمال واعظ نمی‌بینیم ولی در الذریعه شرح حال او می‌آید که می‌تواند ناشی از دخالت‌های فرزندان و یا نهایتاً بی‌اطلاعی ایشان از مواضع پنهانی سیدجمال واعظ باشد.

احکام علما را زیر سؤال ببریم، به آنها تهمت بزنیم و بگوییم اینها کیلویی حکم تکفیر صادر می‌کرده‌اند! یا قصد آنها دنیاطلبی بوده است و می‌خواستند رقیب را از صحنه خارج کنند. قبل از پرداختن به مستنداتی که درباره گرایشات فرقه‌ای سیدجمال واعظ وجود دارد، خوب است به این نکته هم بپردازیم که اساساً نقش بابیه و ازلیه در نهضت مشروطه چقدر بوده و آیا این فرقه با تابلوی اصلی خود فعالیت می‌کرده‌اند، یا عناوین و پوشش‌های دیگر را برای نقش آفرینی بر گزیده بودند؟

این هم مسئله‌ای در خور توجه است. باید ببینیم آیا بابی‌ها در مشروطه ایران مؤثر بوده‌اند یا خیر؟ اگر مؤثر بودند یا چه تابلویی حضور یافتند؟ آیا با تابلوی بابیگری می‌گفتند: ما تعبیر می‌خواهیم یا در پوشش دیگری وارد این میدان شده‌اند؟ شواهد تاریخی می‌گویند وقتی بابیه حرکت خود را شروع کرد، هر چه زمان گذشت و به مشروطه نزدیک‌تر شد، تندتر حرکت کرد. بعد از ترور اول ناصرالدین‌شاه، فرقه بابیه به‌شدت تحت تعقیب اعدام‌علی محمد شیرازی، اینها کینه‌ای هم از دولت قاجار و روحانیت شیعه به دل گرفتند و مترصد قیام و شورش بودند که این کار را هم کردند و چند شهر بزرگ آن زمان ایران، از جمله زنجان و ساری و بارفروش (بابل) و… را گرفتند و تا ترور شاه هم پیش رفتند، اما بی‌نتیجه ماند. از مقطعی به بعد، اینها به این نتیجه رسیدند که باید کاملاً تقیه بکنند! مدتی در کسوت روشنفکری لایک رفتند و بعد در کسوت دینی مقاصد خودشان را دنبال می‌کردند. بنابراین در مقطع مشروطه افرادی را داریم که اینها به ظاهر دیندار و روحانی هستند و بالای منبر از تشیع و شعائر اسلامی صحبت می‌کنند، ولی پایین که می‌آیند، حرف دیگری می‌زنند و آن کار دیگر می‌کنند. اگر ما نتوانیم تکاپوی ازلی‌ها در مشروطه را خوب واکاوی کنیم، نتیجه همین می‌شود که آخوند ازلی مؤثر در مشروطه را، مجاهد شهید قلمداد می‌کنیم؛ بابی‌ها واقعاً در مشروطیت ورود جدی داشتند. عین‌السلطنه سالور در جلسه سوم خاطر‌اتش در صفحه ۲۱۸۶، وقتی درباره بابی‌ها و بی‌بهای‌ها صحبت می‌کند، می‌نویسد: «و طایفه و تیره بوده‌اند، بابی‌ها و بهبایی‌ها و بهبایی‌ها جنبش عباس‌آفندی را دنبال می‌کنند و دیگری بود. میرزااحسینعلی، ازل را خلیفه و امام می‌دانند. بهبایی‌ها مردمی ساکت، معقول و ازلی‌ها بالوایی و

دسیسه‌های درباری‌هاست، برخی دیگر نیز القا می‌کنند که علمای مشروعه‌خواه، برای هر کسی که با آنها مخالف بود، حکم تکفیر صادر می‌کردند. در حالی که ابتدا این طوری بودند. خوش‌بینی و ساده‌انگاری و علمای بزرگ در صدور این نوع احکام بسیار زیاد احتیاط می‌کنند. ولو اینکه برای آنها فی‌الجمله هم چیزی ثابت شده باشد، به‌سادگی حکم تکفیر صادر نمی‌کنند. مثلاً مرحوم آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری در مورد دولت‌آبادی‌ها، با اینکه آنها قطعاً ازلی و رهبر بابیه در اصفهان بودند، حکم صادر نکرد، چون هنوز برای ایشان میرهن نشده بود که این افراد، چنین وابستگی‌ای دارند، ولی در آن سسو مرحوم آقاجنید این کار را کرد، چون برایش مجرز شده بود. بنابراین اگر حکمی صادر می‌شد، حتماً مبنایی داشت. ثانیاً: با دقت، وسواس و احتیاط صادر می‌شد. ثالثاً: صدور حکم تکفیر و تفسیق منحصر به علمای مشروعه‌خواه نیست و از سوی علمای مشروعه‌خواه هم صادر شده است، مثل حکم تفسیق سید حسن تقی‌زاده. جالب است بدانیم وقتی این حکم صادر شد، در افواه شایع شد حکم تکفیر است، ولی مرحوم آشیخ عبدالله مازندرانی اعلام کرد: ما حکم تفسیق سیاسی تقی‌زاده را اعلام کرده‌ایم، این آدم از لحاظ سیاسی دچار فسق است و حق دخالت در امور را ندارد! بنابراین منحصراً کردن این امر به علمای مشروعه‌خواه ابتدا درست نیست، چون این ادبیات را علمای مشروطه‌خواه از کردند و گفتند: ما داخل این جریان نیستیم، چون قبلاً و پیش از انشعاب، ترور ناصرالدین‌شاه را درگیری‌ها و دستگیری‌ها را در کارنامه خود دانستند، نخواستند در این ماجرا وارد شوند، بنابراین علت انشعاب اینکه عین‌السلطنه می‌نویسد (الله) در آن ماجرا دیده می‌شود! این حکم است. البته کسانی که برای ترور آشیخ عبدالله و مرحوم آخوندرفتنه، بابی و ازلی بودند، ولی بعضی وقت‌ها به کل اینها «بابی» یا «بهبایی» می‌گفتند که البته این تفکیک هم باید دقیقاً صورت بگیرد. به هر حال، این را یک گناه آشکار می‌دانم که بخواهیم با این منطق،

اشوبی و پس از اعلام مشروطیت، ازلی‌ها سخت دنبال کردند.» بهبایی‌ها در این مقطع، اولاً چون امیدوی به پیروزی نداشتند و ثانیاً با ازلی‌ها هم درگیر بودند، در مشروطه وارد نشدند و حتی به‌محمدعلی شاه نامه نوشتند و از او حمایت کردند و گفتند: ما داخل این جریان نیستیم، چون این ادبیات را علمای مشروطه‌خواه از کردند و گفتند: ما داخل این جریان نیستیم، چون قبلاً و پیش از انشعاب، ترور ناصرالدین‌شاه را درگیری‌ها و دستگیری‌ها را در کارنامه خود دانستند، نخواستند در این ماجرا وارد شوند، بنابراین علت انشعاب اینکه عین‌السلطنه می‌نویسد (الله) در آن ماجرا دیده می‌شود! این حکم است. البته کسانی که برای ترور آشیخ عبدالله و مرحوم آخوندرفتنه، بابی و ازلی بودند، ولی بعضی وقت‌ها به کل اینها «بابی» یا «بهبایی» می‌گفتند که البته این تفکیک هم باید دقیقاً صورت بگیرد. به هر حال، این را یک گناه آشکار می‌دانم که بخواهیم با این منطق،

آن فعال بوده‌اند، صحه گذاشته شده است، از جمله در تاریخ کسروی. کسروی که دیگر عالم مشروعه‌خواه نیست، بلکه دشمن جدی علما اعم از مشروطه و مشروعه‌خواه است. چنین آدمی می‌گوید: ازلی‌ها در مشروطه دخیل بودند و شدید هم دخیل بودند! خوب این ازلی‌ها چه کسانی هستند؟ هیچ کدام با تابلو و شناسنامه ازلی نیامدند، چون اساساً در آن دوره، با این شناسنامه نمی‌شد وارد جریان امور شد، بنابر این با ظواهری مثل ظاهر سیدجمال واعظ و ملک‌المتکلمین وارد می‌شوند. یکی از ماجراهایی که می‌بینیم که ازلیه و به‌طور مشخص این دو نفر در آن حضور دارند و متأسفانه در تاریخ‌نگاری مشروطه، این رویداد چندان شکافته نمی‌شود، تجمیعی است که در «باغ سلیمان خان میکده» در نزدیکی دروازه قزوین صورت می‌گیرد.

دروازه قزوین، تقریباً خارج شهر محسوب می‌شد و جای پرتی بود. جمعیتی نزدیک به ۶۰ نفر در آنجا حضور می‌یابند. اسامی اغلب اینها ثبت شده است، از جمله ملک‌المتکلمین و

۹ جوان ۴۴۴۸

سید جمال واعظ. اینها انجمنی به نام «انجمن بین‌الطوعین» را تأسیس می‌کنند. در خاطراتی که از حبیب ثابت بر جا مانده است، همه اعضای این انجمن ازلی معرفی می‌شوند. او می‌گوید: اینها بابی، ازلی هستند! گوینده نه از عوامل دربار و نه از علمای مشروعه‌خواه است که براساس اغراض سیاسی اینها را بابی بدانند. به نظر من این مسئله که اینها چگونه گزینش می‌شوند و به آن تجمع می‌آیند، یکی از مباحث مهم تاریخ مشروطه است و باید در مورد آن دقت شود. سناتور ملک‌زاده به نقل از پدرش می‌گوید: ما از بین چند صد نفر، ایسن - ۶۰ یا ۶۴ نفر را انتخاب کردیم، یعنی گزینش بسیار دشواری صورت گرفته است و کسی نمی‌توانست به این سادگی وارد این حلقه شود. این جمع مصوباتی دارد که قابل تأمل است و نقش اینها را در آشوب‌های بعدی مشروطه را به خوبی نشان می‌دهد. در ماده چهاردهم قطعنامه این جلسه عمومی، به حاضران تأکید می‌شود: برای اینکه از اول کار دچار حملات روحانیون نشوند، مطالب خود را در قالب اسلامی بیان کنند. در ماده هفدهم تأکید می‌کنند که اعضا در محافلی شرکت نکنند که مورد هجوم علما قرار بگیرند! خوب اینها چه محافلی هستند؟ آیا محافل دینی‌اند؟ محافل روزه سیدالشهداست؟ محافل وعظ است؟ هر دوی اینها هم که واعظ بودند، و معمولاً جای دیگری سخنرانی نمی‌کردند. سؤال اینجاست که در صورت حضور در چه محافلی، به اینها گفته می‌شد شما بابی شده‌اید؟ کدام مجالس و محافل هستند که می‌گویند تا اطلاع ثانوی در آنها شرکت نکنید؟ این نشانه‌ها قابل پژوهش و پیگیری هستند.

از دیگر مصوبات این جلسه، چه مواردی بودند؟

یکی دیگر از مصوبات این است که باید در بیوت علما و مراجع نجف نفوذ نشود و در جلسه دوم انجمن که در منزل شریف کاشانی تشکیل می‌شود، مقرر می‌کنند که سیدجمال واعظ، سیدمحمد رضای مساوات و سیداسدالله خرقانی به نجف عزیمت کنند. از میان این افراد، خرقانی به نجف رفته و به بیت مرحوم آخوندخراسانی (ره) نزدیک شده و نفوذ می‌کند. علاوه بر این تصویب می‌شود که باید در بیت آقاسید عبدالله بهبهانی نفوذ شود. مخالفت او با عین‌الدوله و دوستی‌اش باامین‌السلطان دورقیب دیرینه، محمل مناسبی برای کشیدن بهبهانی به درگیری با حکومت بود. مضافاً این که او شجاع و نترس بود و می‌توانست در مقابل دولتبان بایستد. اعضای انجمن،



حوران مشروطیت در کنار شیخ مصطفی آستین‌آبی از وعظ سیدجمال واعظ اصفهانی

بهبهانی را جاه‌طلب و عاری از اندیشه‌های نوین دانسته و نزاع او با عین‌الدوله را یگانه راه کشیدن او به میدان برآورد می‌کردند. سناتور ملک‌زاده در صفحات ۱۵۰-۱۴۸ جلد اول تاریخ انقلاب مشروطیت به ذکر این مطالب پرداخته که بسیار خواندنی است و افسوساً دست‌های پشت‌برده اتفاقات در عصر مشروطه از طریق چه کسی قرار دادام آسید عبدالله، یعنی میرزا محسن برادر صدرالعلما و شریف کاشانی. به علاوه در بیت آقای طباطبایی هم باید نفوذ شود. از طریق چه و مجدداً اسلام را گام بعد ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ، میرزا محسن، صدرالعلماء و شریف کاشانی از سوی کمیته مأموریت یافتند دو سید را به هم نزدیک کرده و متحد نمایند.

البته اینها وقتی به مقصود خود رسیدند، به سیدین، به ویژه سیدعبدالله رح‌م هم نکردند. ابراهیم صفایی می‌نویسد: «سیدجمال در اواخر نسبت به سیدعبدالله بهبهانی بی‌ارادت شده بود و در مسجد عزیزاله پس از بیان حدیث اذا فسد العالم فسد العالم، از وی با کنایه و تلویح بدگویی کرد و سیدعلی آقازدی هم به حمایت بهبهانی و به جبران جسارت سیدجمال، در مسجد شیخ عبدالحسین او را بی‌دین و بابی معرفی نمود.»محمدعلی جمال‌زاده (پسر واعظ) نیز به این بدگویی پدرش از بهبهانی تصریح نموده و نوشته که:

«پدرم از این बात که بهبهانی قدرت زیادی در مشروطه یافته بود، بی‌نهایت ناراحت گشته، در مجالس وعظ خود - بدون آنکه اسمی از شخص معینی بر زبان جاری سازد- بنای مبارزه با بهبهانی را نهاد. یکی از آن مجالس در صحن مسجد شاه (در تهران) بود که پدرم حدیث: اذا فسد العالم، فسد العالم را طرح می‌کرد و به این بهانه می‌گفت آنچه می‌گفت!»

ملک‌المتکلمین به اتفاق فرزندان مهدی ملکزاده در کنار «الدشیر خمی»